

مرگ بر مرگ



۱. مقدمه

پرسش از علت آفرینش، از نخستین و مهم‌ترین مسائلی است که انسان همواره با آن روبه‌رو بوده و در پی یافتن پاسخ آن برآمده است. نقطه‌ی مقابل آفرینش، مرگ است و انسان، از آن‌جا که همیشه با این پدیده مواجه و از آن گریزان و ترسان بوده، دغدغه‌ای همیشگی برای شناختن و شناساندن آن داشته است و هم‌چنان ادامه دارد. پیامبران، فلاسفه، متکلمان و عارفان هر یک به فراخور رسالت خود و ظرفیت درک مخاطبان‌شان، تعبیری از مرگ داشته‌اند که با دیگران متفاوت است. از جمله جلال‌الدین محمد مولوی، با بهره‌گیری از معارف قرآنی و احادیث نبوی و مطالعه در آثار عرفای پیش از خود - به ویژه حکیم غزنوی - مفاهیم اجتماعی، اخلاقی و فلسفی را صبغی عرفانی داده و موشکافی کرده است. یکی از این مفاهیم فلسفی، مرگ است که مولانا آن را از جهات گوناگون نگریسته و معانی متفاوتی از آن به دست داده است.

۲. معانی مرگ

مرگ پایان زندگی و نقطه‌ی مقابل آن است. این واژه بیش از هشتاد معنی دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: «باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی، فنای حیات، نیست شدن زندگانی، موت، وفات، اجل، فوت، کام، هوش، مَنیت، درگذشت و...» (دهخدا، ج ۴۳، ذیل مرگ). «واژه‌ی مردن نیز مصدر لازم است و دو معنی حقیقی و مجازی دارد که معنای حقیقی آن از دست دادن زندگی و از میان رفتن و معنای مجازی آن خاموش شدن - وقتی که برای چراغ و شمع به کار رود - و دست‌خوش رنج و درد شدن و چیزی یا کسی را سخت دوست داشتن است. مرگ نیز اسمی است که بر حالت یا کیفیت مردن و توقف پایدار فعالیت‌های زیستی مانند تنفس و سوخت و ساز اطلاق می‌شود» (صدرافشاری و دیگران، ۱۳۷۳: ۱۰۴۳-۱۰۳۸). واژه‌ی «موت» در عربی بهترین برابر برای واژه‌ی مرگ است، «به معنای جدایی روح از جسم و مجازاً درباره‌ی باد، آتش، تب، گرما، مکان و... به ترتیب به معنای سکون، سرد شدن، کاهش، و خلوت شدن به کار می‌رود» (معلوف، ۱۳۷۹: ۷۷۸).

۳. مرگ در مثنوی

تنوع موضوع و داستان در داستان بودن از ویژگی‌های برجسته‌ی مثنوی و بیانگر تأثیرپذیری مولانا از قرآن است. این ویژگی و نیز تکرار مضامین و مفاهیم - که باز محصول پیروی از قرآن است - سبب شده که مولانا بارها از واژه‌ی مرگ استفاده کند و معانی مختلفی از آن را در جای جای مثنوی بگنجاند. وی این واژه را هم به تنهایی و هم

چکیده

هدف از تدوین این مقاله، بررسی معانی گوناگون واژه‌ی مرگ در مثنوی معنوی است و در آن، ضمن تعریف لغوی مرگ، به معانی دیگری که مولانا از آن اراده کرده پرداخته شده است. روش اجرای این پژوهش، کتابخانه‌ای و منبع اصلی شرح جامع مثنوی معنوی است. دلایل انتخاب این شرح عبارت‌اند از: استفاده‌ی مؤلف از تمام شروح موجود، مقایسه و انتخاب نزدیک‌ترین معنا برای هر بیت، توضیح مختصر و مفید معنی تمام ابیات، بدون درگیر شدن با مسائل و مشکلات فلسفی و کلامی، و دقت در نوشتن علائم سجاوندی که به درست خواندن ابیات کمک می‌کند.

کلمات واژه‌ها

مرگ، حیات، فناء فی‌الله، مرگ اختیاری، مرگ معنوی، تسلیم، فقر



فرشاد مرادی
کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی
و دبیر دبیرستان‌های کردستان و قروه

به صورت ترکیبی به کار برده است. پایان حیات مادی، مرگ ارادی و اختیاری، مرگ معنوی، غیبت و دوری از حق، تسلیم و توکل و... از معانی گوناگونی است که در مثنوی برای مرگ آمده است.

۳-۱. مرگ در معنای پایان حیات مادی

مولانا هرگاه در مثنوی به بیان داستان پرداخته و قصدش روایت داستان بوده، مرگ را در معنای متداول و عام، یعنی پایان

هدف از تدوین این مقاله، بررسی معانی گوناگون واژه‌ی مرگ در مثنوی معنوی است و در آن، ضمن تعریف لغوی مرگ، به معانی دیگری که مولانا از آن اراده کرده پرداخته شده است

حیات مادی و جسمانی، به کار برده است. در داستان وزیر پادشاه جهود، که میان نصرانیان اختلاف افکند، مرگ وزیر، مرگ ظاهری است.

چون که خلق از مرگ وی آگاه شد/ بر سر گورش قیامتگاه شد^۱ (۶۶۳/۱)
در داستان صوفی و بهیمه‌اش که به جای علف، لاجول خوراکش بود و رنجور گشت، شگفت‌زده از سبب دشمنی مار و کژدم با انسان می‌پرسد:

آدمی مر مار و کژدم را چه کرد/ کاه همی خواهد مرو را مرگ و درد (۲۳۰/۲)
در تفسیر حدیث پیامبر که فرمود: «لَا تَفْضَلُونِي عَلَي يُونُسَ بْنِ مَتَى»، پیامبر به اسیران نظر می‌اندازد و آن‌ها را پند می‌دهد. در اثنای این پند و اندرز، «مرگ ظاهری را سبب بیدار شدن آنان از خواب غفلت و تناول زهر آمیخته به قند - شهوات حیوانی و امیال شیطانی - را سبب غوطه‌ور شدن در فنا و مرگ می‌داند» (زمانی: ج ۳، ۱۳۷۸: ۱۱۵۹).

پایان حیات مادی، مرگ ارادی و اختیاری، مرگ معنوی، غیبت و دوری از حق، تسلیم و توکل و... از معانی گوناگونی است که در مثنوی برای مرگ آمده است

نشاط آن زهر می‌کردید نوش/ مرگتان خُفیه گرفته هر دو گوش (۴۵۴۹/۳)^۲

۳-۲. مرگ اختیاری (عارفانه)

آنان که در این دنیا هواهای نفسانی را در خود کشته‌اند با مرگ اختیاری، که قبل از مرگ اضطراری و جسمانی است، می‌میرند. این مرگ خاص عارفان کاملی است که مأثوره‌ی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ

تَمُوتُوا» را مبنا و غایت سلوک عرفانی خویش قرار داده‌اند. مولانا در ابتدای

مثنوی و از بیت چهارم نی نامه، سیر تکاملی موجودات، به‌ویژه انسان را بیان کرده است و باز جُستن مبدأ اصلی و حقیقی را برای هر کسی که از اصل خود دور مانده باشد حتمی و ضروری می‌داند و معتقد است که در این باز جستن، کمال نهایی و مطلوب غایی به دست می‌آید. هر کسی کاه دور ماند / از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش (۴۱۱)

«این رجوع به مبدأ دو نوع است: یکی رجوع اختیاری و دیگری اجباری؛ رجوع اختیاری آن است که سالک با ارشاد انسان کامل، طریق تصفیه را بیاماید و به تهذیب نفس رسد و حقیقت را شهود کند ولی رجوع اجباری فقط با مرگ و فنای کالبد جسمانی و عنصری تحقق می‌یابد» (زمانی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۵۴).

هر چه خواسته‌ای بزرگ و ارزشمند باشد، طی طریق دست‌یابی به آن نیز دشوار است. عاشقان الهی که خواستار یافتن بزرگ‌ترین گنج متصور - سعادت ابدی و رضوان پروردگار - هستند با تحمل شدائد و مشقت‌های جسمی و روحی فراوان و استقامت و استمرار در این راه، به این مهم دست می‌یابند. به همین سبب مولانا راه عشق را «راه پر خون» می‌نامد؛ این راه پر خون که تهذیب و تزکیه‌ی نفس است، همان رجوع و مرگ اختیاری است و او «نی» را مجرای بیان ماجراهای آن راه پر خون می‌داند و می‌فرماید:

نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند (۱۳/۱)

ناگفته پیداست که انتخاب آگاهانه‌ی این مسیر سخت و طاقت‌فرسا، به امید وصال به معشوق ازلی و وفا به عهد مقدس آست^۳ نهایی خوشایند را برای عارف به ارمغان می‌آورد. به همین سبب، تلاش در مسیر دست‌یابی به مرگ اختیاری، گرچه به ظاهر سخت و ناگوار است، اما در مقایسه با شَعَفِ ناشی از آن، ناچیز می‌نماید و دل سالک مجذوب را می‌رباید. مولانا در بیان معنی حدیث «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»، با توصیه به بهره‌گیری از نَفَحَاتِ اَلْهِی، دوگونه جان برای انسان قائل است و جان و روانی را که به حکم مرگ اختیاری

از اوصاف بشری و اسارت شهوات رسته و به فنای در حق رسیده باشد، «جانِ مرده» می‌نامد و معتقد است که این جان‌ها، با فحهای الهی به جنبش درمی‌آیند:

جانِ آتش یافت زو، آتش کُشی/جانِ مرده یافت در خود، جنبشی (۱۹۵۵/۱)

وی مرگ اختیاری را ریاضت و تهذیب نفس و راز دست‌یابی به زندگی جاودانی را در نائل شدن به چنین مرگی می‌داند و معتقد است که این مرگ به عارف عمر پربرت، ارزشمند و طولانی می‌بخشد؛ ضمن این‌که بیانش را با پارادوکس زیبایی، رنگ و جلایی خاص می‌بخشد:

همره غم باش، با وحشت بساز/می‌طلب در مرگِ خود عمرِ دراز (۲۲۶۵/۲)
چشم‌پوشی از لذایذ و خواسته‌های نفسانی و دل‌نبتن به آن‌ها، که از بن‌مایه‌های تفکر عرفانی است، در مثنوی بارها مورد تأکید قرار گرفته و بیت بالا نمونه‌ای از آن است. «عرفا، مرگ را به گونه‌ای دیگر دسته‌بندی کرده و در چهار نوع موت أحمر (سرخ)، موت أبيض (سفید)، موت أخضر (سبز) و موت أسود (سیاه) قرار داده‌اند. منظور آنان از موت أحمر مخالفت با هواهای نفسانی، موت أبيض تحمل گرسنگی، موت أخضر پوشیدن جامه‌های ژنده و موت أسود تحمل اذیت و آزار خلاق است» (زمانی، ج ۳، ۳۷۸: ۹۸۳).

سه گونه مرگ دیگر، تجلی‌های کم‌رنگی از موت احمرند و می‌توان همه‌ی آن‌ها را در مرگ احمر یعنی مخالفت با هواهای نفسانی خلاصه کرد. از دیدگاه عارفان، کسی که به هر چهار مرگ بمیرد و با مراقبت همیشگی از غفلت مصون بماند، از اسارت تن و خواسته‌های جسمانی می‌رهد و به بقای ابدی می‌رسد و این است معنای «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا». استمرار و مداومت، شرط اصلی دست‌یابی و حفظ مرگ اختیاری است. به همین سبب عارفان هرگز از تلاش باز نایستاده و در مبارزه با نفس، لحظه‌ای غفلت نکرده‌اند و همیشه در حال مردن بوده‌اند و از هر بار مردن پله‌ای برای ترقی و تعالی روحی خود به مراتب بالاتر ساخته‌اند؛

پس تورا هر لحظه مرگ و رجعتی است/مصطفی فرمود: «دنیا ساعتی است» (۱۱۴۲/۱).

مولانا در دفتر سوم مثنوی در قصه‌ی وکیل صدر جهان، که از بخارا گریخت، به این نکته اشاره می‌کند که مرگ عاشقان پروردگار بسته به حالات روحی و درویشان با هم تفاوت دارد:

عاشقان را هر زمانی مردنی است/مردن عشاق خود یک نوع نیست (۳۸۳۴/۳)

به نظر وی، عارفان نه تنها با مرگ اختیاری گامی در سیر تکاملی به پیش برمی‌دارند و به مقام قرب و امن الهی نزدیک‌تر می‌شوند، بلکه توقف در زندگی مادی را - که مانعی برای رسیدن به بقای دائمی است - مرگ و نیستی و رهایی از زندگی

دنیوی را کلید دست‌یابی به پایدگی و حیات جاودانه می‌دانند. حال که چنین است نه تنها از آن نمی‌گریزند، بلکه دائماً در آرزوی رسیدن به آن هستند و برای برآورده شدن این آرزو، با تمام توان می‌کوشند. وی از زبان عاشق واقعی، ناصح سرزنشگر خود را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

آزمودم مرگ من در زندگی است / چون رَهْم زین زندگی، پایدگی است

مولانا در ابتدای مثنوی و از بیت چهارم نی نامه، سیر تکاملی موجودات، به‌ویژه انسان، را بیان کرده است و باز جستن مبدأ اصلی و حقیقی را برای هر کسی که از اصل خود دور مانده باشد حتمی و ضروری می‌داند

اقتلونی، اقتلونی یا تقات / إن فی قتلی حیاتاً فی حیات (۳۸۳۹-۳۸۳۸/۳)

کسی که به چنین مرگی رسیده، از ارزش و والا مرتبگی آن آگاه است و بر خود می‌بالد و از این که توسط شاه حقیقت کشته شده سر از پای نمی‌شناسد. شرح این اشتیاق در دفتر چهارم و در داستان سگی، که در محله‌ی خود گدای نابینایی را دید و به او حمله کرد، آمده است. در این داستان، از زبان پرنده‌ی مرده‌ای - عاشق حقیقی خدا - که برای به دام انداختن پرندگان دیگر - عاشقان اهل فنا - در دست شاه (پروردگار) قرار دارد، به مرده بودنش در دست شاه می‌بالد و این مرگ را از آن جهت که به دست شاه وجود بر او عارض شده، زندگی باطنی و واقعی می‌داند و از این که توانسته آنانیت و هستی موهوم و مجازی خود را ساقط نماید، غرق در شادی و سرور است.

من نه مُردارم، مرا شه کشته است/صورت من شیه مُرده گشته است (۱۰۶۰/۴)

و چون چنین مرگی را ضامن سلامت و ایمنی از گرفتاری دنیوی و عذاب آخرت می‌داند، با طیب خاطر آن را می‌پذیرد و

عارفان هرگز از تلاش باز نایستاده و در مبارزه با نفس، لحظه‌ای غفلت نکرده‌اند و همیشه در حال مردن بوده‌اند و از هر بار مردن پله‌ای برای ترقی و تعالی روحی خود به مراتب بالاتر ساخته‌اند

به استقبالش می‌رود.

مُرده‌گردم، خویش بسپارم به آب/مرگ پیش از مرگ، امن است از عذاب (۲۲۷۱/۴)

همان‌گونه که طفل، شیر را طلب می‌کند عارف واقعی نیز مرگ را می‌خواند تا با این درخواست به گنجی، که در مرگ اختیاری و قطع تعلقات مادی نهفته است، برسد:

کیمیای مرگ و جسک است آن صفت/مرگ گردد زان حیات عاقبت^۲ (۲۶۸۶/۳)

۳-۴. غیبت و دوری از حق

انسان، به اقتضای انسان بودن، روانی خود را گم می‌کند. توبه پناهگاه امنی است که گناهکاران با پناه گرفتن در آن از عذاب درامان می‌مانند. مولانا سبب کشته شدن زاغ را به دست حضرت ابراهیم (ع) درخواست عمر دنیوی از جانب او (زاغ) می‌داند و احوال زاغ را به شیطان مانند می‌کند و آرزو می‌کند که ای کاش شیطان، به جای طلب عمر دراز دنیوی از خدا، توبه می‌کرد:

گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا / کاشکی گفتی که: تُبْنَا رَبَّنَا (۷۶۹/۵)

این توبه، در عین این که سبب آرامش درونی فرد می‌شود، بیانگر اهمیت حضور پروردگار در قلب انسان است و محروم بودن از این حضور مساوی با مرگ و نیستی است:

عمر بی توبه، همه جان کندن است/مرگ حاضر، غایب از حق بودن است
عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بودی/خدا، آب حیات آتش بود (۷۷۰-۷۷۱/۵)

۳-۵. تسلیم محض و توکل

از ویژگی‌های عارفان واقعی، دل‌سپاری به حکم الهی و تسلیم بودن در برابر آن است. هر چه ایمان و اعتقاد درونی فرد به خدای خویش بیش‌تر باشد در برابر اراده‌ی او بیش‌تر تسلیم می‌شود و از این تسلیم محض است که توکل به خدا حاصل می‌شود. «مرده بودن» تعبیری است که مولانا برای این حالت به کار می‌برد. وی این مرده بودن در برابر حکم پروردگار را سبب ایمنی از عذاب الهی می‌داند:

مرده باید بود پیش حکم حق / تا نیاید زخم از رُبِّ الْفَلَقِ (۹۱۱/۱)

۳-۶. فقر و نیاز

مولانا در داستان طوطی و بازرگان، فقر و نیاز را معنای اصلی

مرو و تأمل بر کاربردهای واژه‌های مرگ و مترادف‌های آن در مثنوی این نکته را روشن می‌کند که مولانا نسبت به مرگ بیش‌ی چند جانبه دارد

مردن طوطی می‌داند و معتقد است که التزام فقر و نیاز و مردن - ترک خودبینی - لازمه‌ی رسیدن به حیات واقعی است و حتی سبب می‌شود که فرد مانند عیسی فرخنده و نیکو عاقبت شود:

معنی مردن ز طوطی، بُد نیاز/در نیاز و فقر، خود را مرده ساز

تا دم عیسی تو را زنده کند/هم‌چو خویش خوب و فرخنده کند (۱۹۰۹-۱۹۱۰/۱)

مولانا، علاوه بر معانی گوناگونی که برای مرگ آورده است، با این واژه ترکیباتی نیز آفریده که در این جا چند نمونه از آن‌ها را بررسی می‌کنیم: وی کسانی را که به مرگ اختیاری نمرده‌اند،

بلکه خواهان اجل چون طفل، شیرانه ز رنجی که تو را دارد اسیر

مرگ جو باشی، ولی نه از عجز رنج/بلکه بینی در خراب خانه گنج (۲۵۳۲-۲۵۳۳/۴)

این مرگ متعالی و ارزشمند، سالک را نه به گور، بلکه به نور می‌برد و صفای قلبی و روحانی عطایش می‌کند و سبب می‌شود که بدون پرده و مانع به دیدار پروردگارش نائل شود، که غایت

توبه پناهگاه امنی است که گناهکاران با پناه گرفتن در آن از عذاب درامان می‌مانند

آمال سالک و اصلی‌ترین هدف حیات مادی و معنوی اوست.

بی‌حجابت باید آن، ای ذولباب/مرگ را بگزین و برادر آن حجاب

نه چنان مرگی که در گوری روی/مرگ تبدیلی که در نوری روی (۷۳۸-۷۳۹/۶)

این مرگ سبب درک اتحاد عاشق و معشوق و یگانگی عابد و معبود است و تا چنین مرگی اتفاق نیفتد، درک این یگانگی مسیر نیست.

آن یکی ای نه که عقلش فهم کرد/فهم این موقوف شد بر مرگ مرد (۲۶۸۳/۶)

مرگ اختیاری که مولانا ضرورت، انواع، راه دست‌یابی و شرح اشتیاق نائل شدن به آن را بیان کرده است، نه یک شعار صرف و لفظ توخالی، بلکه اساس خط‌مشی عارفان و راه عروج و تعالی به عالم بالاست؛ به گونه‌ای که تنها کیش و مذهب عارفان این مرگ است و لاغیر:

چیست معراج فلک؟ این نیستی/عاشقان را مذهب و دین، نیستی (۲۳۳/۶)

به همین دلیل است که از نظر مولانا تلاش کسانی که به مرگ اختیاری نمرده‌اند، ولایت دوم نیافته و از کمند آنانیت و خودبینی رها نشده‌اند. در این صورت، جان کندن و بیهوده و ابر است و راه به جایی نمی‌برد:

جان بسی کندی و اندر پرده‌ای/ز آن که مُردن اصل بُد، ناورده‌ای

تا نمیری، نیست جان کندن تمام/بی کمال نردبان، نایی به بام (۷۲۴-۷۲۳/۶)

۳-۳. مرگ معنوی (دل‌مردگی و ناتوانی از درک حقیقت)

مولانا گاهی مرگ را در معنای ناتوانی از درک حقایق به کار می‌برد و برای درمان این ناتوانی تلاش در جهت رسیدن به دولت فقر را توصیه می‌کند و نجات از مرگ معنوی را در گرو دست‌یابی به آن (فقر) می‌داند:

برگ بی‌برگی، تو را چون برگ شد/جان باقی یافتی و مرگ شد (۱۳۷۸/۲)

«وی صفات زشت و ناپسند اخلاقی را مرگ معنوی برای حیات طیبه‌ی روح می‌داند و آن را کیمیایی می‌داند که به درستی انجام نگرفته و نتیجه‌ی عکس داده است. به همین سبب به جای ارزش دادن به روح و جان آدمی، آن طلای ناب را به مس بی‌ارزش بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی تبدیل کرده است» (زهانی، ج ۳، ۱۳۷۸: ۶۷۶).

پرنوشت

۱. برگرفته از این بیت مولانا که می‌فرماید:

- مرگ بی‌مرگی بُود ما را حلال برگ بی‌برگی بُود ما را نوال (۳۹۲۷/۱)
- تُرک جوشش شرح کردم، نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام (۳۷۴۹/۳)
- ۳. در خصوص نحوه‌ی ارجاع ابیات یادآوری این نکات ضروری است: الف) مبنای ارجاع به مثنوی، شرح جامع مثنوی معنوی، تألیف کریم زمانی است. ب) عدد سمت راست خط کج شماره‌ی دفتر و عدد سمت چپ شماره‌ی بیت است. ج) هر جا تعداد نمونه‌ها زیاد است، در پی‌نوشت‌ها شماره‌ی بیت و دفتر - برای مراجعه - آمده است. د) از منابع شماره‌ی ۵ و ۱، که در پایان آمده است، مستقیماً مطلب نقل نشده و فقط در یافتن نمونه‌ها از آن‌ها استفاده شده است. ۴۰. در این ابیات نیز مرگ در معنای پایان حیات مادی آمده است: ۱۸۹۲/۱، ۱۳۴۱/۱، ۷۹۱/۱، ۱۸۲۵/۱، ۱۸۹۵/۱، ۳۸۸/۲، ۹۴۰/۲، ۱۳۴۲/۲، ۱۳۴۴/۲، ۱۵۰۴/۲، ۱۵۳۱/۲، ۱۸۲۵/۲، ۱۸۹۷/۲، ۲۶۰۰/۲، ۴۳/۳، ۱۱۴۱/۳، ۱۴۲۴/۳، ۱۷۹۱/۳، ۲۵۰۲/۳، ۲۸۲۷/۳، ۳۱۳۱/۳، ۳۳۴۷/۳، ۳۴۲۹/۳، ۳۵۱۶/۳، ۳۵۱۷/۳، ۳۵۵۸/۳، ۳۷۱۰/۳، ۳۷۹۹/۳، ۲۹۵۱/۳، ۴۰۶۹/۳، ۴۳۳۱/۳، ۴۴۲۸/۳، ۴۶۰۹/۳، ۴۶۰۵/۳، ۴۶۵۶/۳، ۶۹/۴، ۱۷۴/۴، ۱۳۲۸/۴، ۱۶۶۲/۴، ۱۶۸۱/۴، ۲۸۰۰/۴، ۴/۴، ۳۶۶۴/۳۱۲۴، ۱۹۶۷/۵، ۱۸۲۹/۵، ۱۷۲۵/۵، ۱۷۱۳/۵، ۱۶۲۵/۵، ۷۵۶/۵، ۳۸۲/۵، ۳۷۲۶/۴، ۵/۵، ۲۸۲۳/۳۲۶، ۲۸۲۴/۵، ۴۴۲/۶، ۷۷۲-۷۷۶/۶، ۱۴۵۱/۶، ۱۵۸۰/۶، ۳۴۰۴/۶، ۳۵۷۶/۶، ۳۵۷۶/۶، ۳۶۰۴/۶ و ۴۸۷۷/۶. ۵۰. اشاره به آیه‌ی: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» اعراف، ۱۷۲، ۶۰. در این ابیات، مرگ در معنای مرگ اختیاری آمده است: ۱۹۸۵/۱، ۷۱۶/۳، ۳۳۶۵/۳-۳۳۶۶، ۳۳۶۴، ۳۸۳۳-۳۸۳۴/۳، ۴۳۱/۴-۴۳۰، ۱۳۷۲/۴، ۲۵۳۳/۴، ۵۴۹-۵۵۱/۵، ۱۲۵۵-۱۲۵۴/۵، ۲۸۲۱/۵، ۷۳۰/۶، ۸۲۰-۸۲۱/۶، ۱۵۳۷-۱۵۴۱/۶، ۳۸۴۱/۶-۳۸۳۶. ۷۰. در بیت ۸۴۰/۴ نیز مرگ به معنی مرگ معنوی آمده است.

منابع

- ۱. جعفری، محمدتقی، از دریا به دریا، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۴۵. ۲۰. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷. ۳۰. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، انتشارات اطلاعات، چ ۳، ۱۳۷۸. ۴۰. صدرافشاری، غلامحسین و دیگران، فرهنگ فارسی امروز، تهران، نشر کلمه، چ ۱، ۱۳۷۳. ۵۰. گوهرین، صادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران، کتاب فروشی زوَر، چ ۲، ۱۳۶۲. ۶۰. معلوف، لوئیس، المنجد، تهران، انتشارات اسلام، چ ۱، ۱۳۷۹.

فنا پوسیده می‌نامد و آنان را به لَبِیک به ندای معنوی اولیای الهی فرا می‌خواند تا به این وسیله از نابودی رهایی یابند:

ای فنا پوسیدگان زیر پوست/ باز گردید از عدم، ز آواز دوست (۱۹۳۵/۱)
مردگان از هواهای نفسانی را نیز زنده‌ی واقعی می‌شمارد و مرگ را برایشان شرابی لذت‌بخش می‌داند، که هر لحظه در پی مست شدن با آن هستند و این زندگان مرده را مرگ آشام می‌نامد:

مرگ آشامان ز عشقش مرده‌اند/ دل ز جان و آب جان برکنده‌اند (۴۲۲۰/۵)
مولانا با نکوهش طالبان دنیا، که فقط برای کسب مقام و ثروت به دوندگی می‌افتند، غلبه‌ی غفلت را بر آنان سبب این دوندگی می‌داند. او این گونه دوندگی به دنبال مقام و ثروت را مرگِ خر می‌نامد:

اولش کُودُو، به آخر، کُت بخور/ جز در این ویرانه شُود مرگِ خر (۱۳۳۱/۴)
همان‌طور که اشاره شد، عارفان برای «مرگ سیاه» و ابتلای به آن ارزش والایی قائل‌اند، اما مولانا یک بار این ترکیب را - برخلاف نظر عارفان - به معنای عدم و نیستی به کار برده است: آن‌چه خوردی واده ای مرگ سیاه/ از نبات و دارو و برگ و گیاه (۱۸۹۵/۱)
در مثنوی گاهی واژه‌ی مرگ، مشبّه‌ی یک اضافه‌ی تشبیهی است و هربار با توجه به ویژگی برجسته و خاصی که مولانا از مشبّه‌به در نظر داشته، به یکی از جنبه‌های آن - مرگ - اشاره کرده است. عمومیت و شمول همگانی، ویژگی اصلی و رعب‌آور مرگ است. چنین سرنوشتی، بدون استثنا، در انتظار هر جاننداری است. مولانا با توجه به این ویژگی، ترکیب دریای مرگ را به کار می‌برد:

در خزان آن صد هزاران شاخ و برگ/ در دریای مرگ (۱۸۹۲/۱)
ناتوانی تدبیر بشری در برابر مرگ یکی از نمودهای عجز انسان و مایه‌ی تفکر در آن است. توجه مولانا به این ویژگی، سبب آفرینش دو ترکیب جاروب مرگ و تیغ مرگ شده است: آن‌که از پنجه، بسی سرها بکوفت/ هم‌چو خس، جاروب مرگش هم برفت (۱۳۵۶/۱)
ای هلاکت دیدگان از تیغ مرگ/ ببرزند از خاک، سر چون شاخ و برگ (۱۶۲۵/۵)

۴. نتیجه‌گیری

مرور و تأمل بر کاربردهای واژه‌های مرگ و مترادف‌های آن در مثنوی این نکته را روشن می‌کند که مولانا نسبت به مرگ بینشی چند جانبه دارد و هرگز در پی محدود کردن آن به معنایی خاص برنیامده، بلکه به فراخور موقعیت، هربار به یکی از معانی و جوانب آن پرداخته است. برجسته‌ترین معنایی که مولانا در مثنوی برای مرگ آورده، مرگ اختیاری است. تنوع در بیان، کاربرد واژه‌ی مرگ به صورت مفرد و ساختن ترکیب‌های وصفی و اضافی با این واژه از مواردی است که در مثنوی به چشم می‌خورد و از هر یک نمونه‌هایی در این نوشتار آمده است.